

صنعت در برابر سنت یا بر فراز آن*

دکتر مرتضی فرهادی*

چکیده

علم توسعه و جامعه‌شناسی، سنت را غالباً در برابر صنعت و جامعه سنتی را در برابر جامعه صنعتی قرار می‌دهد. حاصل کلام این مقاله ارائه دیدگاهی تقریباً متضاد با دیدگاه رایج است و نشان می‌دهد از میان کشورهای متمدن صنعتی مشرق زمین، تنها کشورهای توسعه یافته و یا نامزد توسعه یافتگی می‌باشند که با عنایت به سنت‌های تولیدی و فرهنگ بومی خود به توسعه دست یافته‌اند. این کشورها آنهایی هستند که از اقتصاد بادآورده و استخراجی به دور مانده‌اند. ادعای این مقاله این است که فرهنگ بومی، نه تنها مانعی برای توسعه به شمار نمی‌رود، بلکه سکوی پرتاب برای جوامع در حال توسعه می‌تواند باشد.

«برخورد شجاعانه کسانی که در مباحث توسعه، سهم سنت را هم لحاظ می‌کنند، سبب حیرت دیگران می‌شود، آیا این یک مصیبت است؟»

س. ک. دیوپ

تاریخ علم، تاریخ زدودن بدیهیاتی است که همچون ادراک عادی سیر خورشید در آسمان، آشکارتر از خود خورشید به نظر می‌رسیده‌اند. یکی از این گونه بدیهیات، نظر کردن به فرهنگ سنتی همچون مانعی سترگ در راه توسعه است.

* این مقاله که در سمینار توسعه فرهنگی ارائه شده، جهت درج در فصلنامه نامه پژوهش، از سوی نویسنده، مورد اصلاح و بازنویسی مجدد قرار گرفته است.

‡ عضو هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.

عواملی نظیر: شکل‌گیری جامعه‌شناسی در جوامع غربی، (جایگاهی که جامعه‌شناسان از آن منظر به جهان پیرامون نگریده‌اند)، بی‌توجهی به فرضیات زمینه‌ای، ذهنیت اشتباه و تفاسیر غیر دقیق که برخی از جامعه‌شناسان از طبقه‌بندی‌های جوامع به عمل آورده‌اند، کم‌توجهی به روند توسعه در غرب و تفاوت‌های آن با شرایط فعلی جهان توسعه نیافته، موجب شده است تا اغلب اوقات روشنفکران و دانشمندان علم توسعه، قرار دادن سنت را در برابر صنعت، امری بدیهی به شمار آورند.

سیاست‌گذاران جهان نیز، به صلاح خود دانسته‌اند تا برای رسیدن به مقاصد گوناگون قوم مدارانه و سوداگرانه، هر چه بیشتر چنین تصویری را تعمیق بخشند.

طبقه‌بندی جوامع جهان به سنتی و صنعتی، اگر به نحوی باشد که تلویحاً و یا تصریحاً سنت را در برابر صنعت و سنتی را در برابر صنعتی قرار دهد، یک طبقه‌بندی نامناسب و گمراه‌کننده است. اگر چه امروزه جوامع صنعتی در مقایسه با روزگار سنتی بودنشان، تفاوت‌ها و تضادهایی دارند، اما بذر و جوانه‌های این جوامع صنعتی در دل همان جوامع سنتی رشد کرده است. بنابراین اگر این طبقه‌بندی نشان دهد که جوامع صنعتی بر فراز جوامع سنتی خود بنا شده‌اند، یک طبقه‌بندی راهگشاست. حال آنکه این مسأله با همه بدیهی بودنش نه تنها همواره مورد غفلت قرار می‌گیرد، بلکه چنین تبلیغ می‌شود که جوامع سنتی برای راهیابی به جوامع توسعه یافته، باید رها از جامعه سنتی خود، راه امروزی این جوامع را دنبال کنند. به عبارت دیگر، سنت که روزگاری سکوی پرتاب کشورهای صنعتی بوده است، امروزه به عنوان بزرگترین مانع توسعه قلمداد می‌شود.

اکنون باید به کلیه کسانی که غافل از شناخت بومی - چه در سطح ملی و چه در سطح منطقه - می‌خواهند پا در جا پای جوامع غربی بگذارند، این نکته را خاطر نشان کرد که، جوامع غربی تمام نردبان‌ها و جا پاهای خود را با خود برده‌اند و چه بسا تنها دام‌هایی بر سر راه بومیان ذوق زده! به جای گذاشته باشند. این جوامع، بر بستر جامعه سنتی خود رشد کرده‌اند و با ابزار نظامی و فنون برتر خود حدود چهارصد سال است که اکثر ذخایر مادی جهان را از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به سوی خود کشانده‌اند و از طریق نهضت ترجمه تا آنجا که توانسته‌اند میراث علمی و فرهنگی را از کشورهای مسلمان و تمدن اسلامی به سوی خود کشیده و آنها را هضم و جذب نموده‌اند.^(۱)

توسعه در غرب تا اندازه‌ای خود به خودی و ناآگاهانه انجام پذیرفته است. یعنی در مغرب زمین رویکرد آگاهانه‌ای نسبت به توسعه وجود نداشت. آنچه پیش آمد، پیامد نادانستهٔ صنعت، علم و متافیزیک مناسب آن بود [سروش، ۱۳۷۰، ۱۸]. افزون بر این جوامع غربی در مسیر صنعتی شدن خود با هیچ مانع جدی خارجی روبرو نبوده‌اند.

بنابراین بین آن جامعهٔ صنعتی که بر خاکستر جامعهٔ سنتی خود رویده است و آن جامعهٔ سنتی که می‌خواهد زمین و فرهنگش را از زیر پای خود پس بزند و بر بستر بیگانه بروید، تفاوت بسیار وجود دارد. در حقیقت می‌توان گفت راهی را که کشورهای غربی به سوی توسعه طی کرده‌اند، با راهی که کشورهای جهان سوم پیموده‌اند، بسیار متفاوت است. زیرا حرکت غرب از سنت به صنعت و توسعه، پیوسته، درون‌زا، ناخودآگاه و بدون برخورد با موانع جدی بیرونی بوده است. در حالی که راه عبور کشورهای متمدن سنتی به سوی صنعتی شدن، گسسته، برون‌زا، و تا حدودی آگاهانه و مهمتر از همه توأم با موانع درونی (به علت برون‌زا بودن توسعه در آنها) و موانع بیرونی (که از سوی کشورهای صنعتی شده ایجاد می‌شود) بوده است.

صاحب‌نظران نظریهٔ وابستگی معتقدند که: «مسیر تاریخ در زمان، خطی نیست؛ جوامع کنونی غیر ممکن است بتوانند فرایند تغییر را که در دورهٔ تاریخی دیگری در جوامع توسعه یافته روی داده است الگو برداری کنند ... بسیاری از موانعی که موجب کندگی رشد و توسعه در کشورهای کم توسعه می‌شود، نتیجهٔ فقدان رشد متناسب نهاد‌های جامعه با رشد و توسعهٔ یک «جامعهٔ سنتی» نیست، بلکه زادهٔ رابطه‌ای است که این جوامع با کشور قطب دارند»^(۲)

[کانوی، ۱۳۶۷، ۸۳]

جهان سنتی در راه توسعه	جهانی سنتی توسعه یافته
حرکت گسسته با انقطاع فرهنگ بومی	حرکت پیوسته بدون انقطاع فرهنگ بومی
دگردیسی برون‌زا	دگردیسی درون‌زا
نسبتاً خودآگاهانه	نسبتاً ناخودآگاهانه
دارای موانع درونی مضاعف	دارای موانع درونی غیر مضاعف
(موانع تاریخی، موانع حاصل از گسستگی فرهنگی و برون‌زا بودن تغییرات)	بدون موانع خارجی جدی
دارای موانع خارجی جدی (کشورهای توسعه یافته)	با غارت استعماری و نیمه استعماری چند صد ساله
بی‌غارت استعماری، غارت‌شدگی استعماری و یانیمه استعماری	تولیدی بومی توسعه اقتصادی بر پایه صنعت و فرهنگ
شبه توسعه اقتصادی بر پایه صنعت و فرهنگ و تولید غیر بومی در حوزه دلالی و سوداگری	در حوزه تولید صنعتی

برخی از صاحب‌نظران کوشیده‌اند، موانع توسعه در کشورهای اسلامی را - که بخش بزرگی از کشورهای توسعه نیافته را تشکیل می‌دهند - نه به موانع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی برون‌زا، که به موانع مذهبی، فرهنگی درون‌زا نسبت دهند.

این نگرش از زمان جنگ‌های صلیبی تا به امروز ادامه یافته و به صورت فرضیات زمینه‌ای در تئوری‌های برخی صاحب‌نظران، بازتابی ناخودآگاه داشته است. بحث پارکینسون درباره عوامل غیراقتصادی عقب‌ماندگی در مناطق روستایی مالزی از این گونه نظرات است. وی علت عقب‌ماندگی مردم این مناطق را به مقاومت آنها در برابر تغییر و پافشاری بر بعضی عقاید اسلامی نسبت می‌دهد و معتقد است این عقاید، آنها را به سمت برخورد قضا و قدرگرایانه با زندگی سوق می‌دهد [آ. رجب، ۱۳۷۱، ۳۸].

سات کلیف هم در فضای دیدگاه‌های «ماکس وبر» درباره اسلام به استدلالاتی از این قبیل دست می‌زند. به تعبیر وی «اسلام به معنی تسلیم و دست کشیدن از اراده و اختیار است» [آ. رجب، ۱۳۷۱، ۳۸].

بر این اساس، هنگامی که وی مشاهده کرد، به رغم اعتقاد مسلمانان به مسأله از پیش مقدر بودن عمر انسان، در مانگاه‌های واقع در منطقه مورد بررسی وی، همواره مملو از بیماران است، به دلیل عاجز ماندن از فهم نکات ظریف این موضوع، کوشید با گفتن این مطلب که این مردم به نظام عقیدتی اسلام صرفاً به صورت زبانی اعتقاد دارند، این تضاد را برطرف کند [آ. رجب، ۱۳۷۱، ۴۰].

سویفت دعوت مسلمانان به کم توجهی به مال دنیا را مانعی در برابر انباشت ثروت تصور کرده است [آ. رجب، ۱۳۷۱، ۴۰]. در اینجا باید این سؤال را مطرح کرد که به قول وبر، آیا مگر پروتستانسیسم سازگار با توسعه، برخاسته و زاده آیین کاتولیک نبوده است؟ چگونه است که خیزش و نوزایی و اصلاحات مذهبی در غرب توانسته است بر تاریخ اندیشی‌های افراطی کلیسای قرون وسطا و نیز بر رهبانیت و تارک دنیا شدن مسیحایی چیره شود، اما چنین امکانی برای صاحبان مذهبی که رهبانیت پیروان آن، ستیزه با سلطان جابر است و باب اجتهاد در آن بسته نگشته است، وجود ندارد؟

به نظر برخی از صاحب‌نظران، عقب‌ماندگی مسلمانان و توسعه‌ناپذیری کشورهای اسلامی نه به خاطر اصول اسلامی، بلکه به خاطر وجود بقایای افکار و اعتقادات ماقبل اسلامی در این جوامع است [آ. رجب، ۱۳۷۱، ۴۱].

پاتای معتقد است که در زیر روکش ضخیم عقاید رسمی مسلمانان، عقاید دیر پایی نیز در بین توده مردمی که از اصول مذهب خود اطلاع کافی ندارند، رایج است» [آ. رجب، ۱۳۷۱، ۴۱].
گرتز معتقد است که گذشته هندی دهقانان اندونزیایی و گذشته قبیله‌ای و بدوی مردم مراکشی تأثیر شگرفی بر اعتقادات اسلامی در این کشورها به جای گذاشته است [آ. رجب، ۱۳۷۱، ۴۱].

سوالی که طرح آن حائز اهمیت است، این است که آیا بقایا و بازمانده‌های ادیان و اعتقادات ماقبل مسیحیت در عصر رنسانس در اروپا وجود نداشته است؟ داده‌های مردم‌شناسی نشان می‌دهد که وجود این بقایا در فرهنگ اروپایی، در آغاز رنسانس در اروپا کمتر از جاهای دیگر نبوده است و هنوز نیز کم و بیش این بقایا قابل مشاهده‌اند. علاوه بر این، به قول ویل دورانت، عوام در رفتارهای خود بسیار خردمندانه‌تر از نظراتشان رفتار می‌کنند. این نظریه به شکل‌های تجربی تری نیز مطرح شده است.^(۳)

نتایج کار میدانی نگارنده که به مدت ربع قرن در ایران انجام شده است، نشان می‌دهد که علی‌رغم وجود بقایای بسیار کهن از آیین‌ها و باورهای ماقبل ادیان الهی در فرهنگ عامیانه و فولکلور تولیدی ایران، افراد تا جایی که برایشان مقدور باشد از راه‌حل‌ها و کنش‌های منطقی^(۴) و خردمندانه در حل مسائشان استفاده می‌کنند و تنها در صورت ناامیدی و ناتوانی و عدم دسترسی به راه‌حل‌های عالمانه و تجربی، به شیوه‌های جادویی متوسل می‌شوند. یافته‌های دو کار تحقیقی مختلف که نگارنده درباره شیوه تولید فرآورده‌های لبنی در میان زنان ایران در دو منطقه روستایی و ایلی انجام داده است، به خوبی نشان می‌دهد که زنان روستایی و ایلی ایران از تمام فنون چند هزار ساله و تجربیات پیچیده عملی برای کره‌گیری استفاده می‌کنند و تنها در مواقعی که هیچیک از دانسته‌های تجربی آنها، به دلیل پیچیدگی و مداخلیت عوامل گوناگونی که در میزان و سرعت کره‌گیری تأثیر می‌گذارند، (و تمامی آنها نیز همیشه در کنترل زنان نیستند)، به یاریشان نشتابد، دست به یک سلسله رفتارها و گفتارهای جادویی در این زمینه می‌زنند^(۵) [فرهادی، ۱۳۶۹، ۲۹-۱۰۵].

جالب اینکه زنان روستایی گمره در موارد ماست‌بندی، درست کردن پنیر و یا گذاشتن کشک، حتی در یک مورد نیز به چنین آیین‌ها و باورهایی رو نمی‌آورند. علاوه بر این، از زمانی که همین زنان روستایی - که به زعم عده‌ای در مقابل نوآوری از خود مقاومت نشان می‌دهند! - بدون

وجود هیچ راهنمایی، از ماشین‌های ساده لباسشویی، به عنوان ماشین‌های کره‌گیری استفاده کردند، دیگر هیچکدام از آن آیین‌ها و باورهای جادویی، محلی از اعراب ندارد. بنابراین کلیه کسانی که توسعه‌نیافتگی کشورهای نظیر ایران را ناشی از عواملی همچون محافظه‌کاری^(۶) و مقاومت در برابر نوآوری، قدرگرایی و یا تکروی، خود محوری، واپس‌گرایی و عدم انگیزه برای پیشرفت، می‌دانند نظرشان برخاسته از تجربیات عمیق و دست اول و مشاهده واقعبینانه زندگی مردمان این کشورها نیست.

در مورد ایران نیز چنین ادعاهایی از چند دهه قبل وجود داشته است. مثلاً کم نبوده‌اند کسانی که دلیل شکست‌های توسعه روستایی ایران را در گذشته، به گردن روحیه تکروی و عدم مشارکت و خودمحوری روستاییان ایران نهاده‌اند [فرهادی، ۱۳۶۸، ۳۲-۲۷].

این گروه گویی تحلیل مارکس در مورد بنیادینسم^(۷) در فرانسه را به دهقانان جمع‌گرای ایران (که در شروع بذرافشانی، آخرین مشت بذر خود را برای خود و خانواده‌شان می‌پاشند و گاه حتی برای دزدان ده همسایه نیز بذرپاشی می‌کنند)، تعمیم داده‌اند؛^(۸) دهقانانی که طبق تخمین نگارنده تا نیم قرن قبل، حداقل به تعداد یک میلیون نفر در ۲۰۰۰۰۰ دهه در سراسر ایران به صورت دسته‌جمعی و گروهی کار می‌کرده‌اند [فرهادی، ۱۳۷۱-۷۲، ۹۷] و تقریباً صددرصد روستاهای آبی‌کار، در کار آب و آبیاری، خودیاری و همیاری پر دامنه داشته‌اند [فرهادی، ۱۳۷۳، ۱۸۹-۸۲]. در سال ۱۳۳۵ حداقل، در حدود ۲ میلیون زن ایرانی، در ۴۰۰۰۰۰ تعاونی تولید سنتی‌واره عضو بوده‌اند [فرهادی، ۱۳۶۹-۷۰، ۱-۶۰].

آنچه درباره تکروی و خودمحوری ایرانیان به طور اعم و کشاورزان ایرانی به طور اخص مطرح شد، در مورد قدرگرایی، واپس‌گرایی و نداشتن انگیزه برای پیشرفت نیز (به عنوان موانع روانی و فرهنگی توسعه) صادق است. آنان که فقط مراسم باران‌خواهی روستاییان ایرانی را دیده‌اند، (اگر چه این مراسم هنوز هم در همه جهان وجود دارد) و هیچگونه مطلبی راجع به تمهیدات و فن‌آوری‌ها و کوشش‌های شگفت‌آور ایرانیان ندیده و حتی نشنیده‌اند، بعید نیست که به بیان چنین نظراتی بپردازند. حال آنکه ایرانیان از چندین هزار سال پیش اقدامات شگفت‌آوری در زمینه بستن بند و سد^(۹) و گوراب^(۱۰) و حفر کوره و میله پنجاه هزار قنات که عمق آنها به اندازه مسافت رفت و برگشت از زمین تا کره ماه^(۱۱) است و لایروبی هرانگ تا سی‌آخوره‌ای [فرهادی، ۱۳۶۴، ۶-۸۵] و کشت کوزه‌ای و سبویی [صفی‌نژاد، ۱۳۶۳، ۱۶۷] و کشت آذوری^(۱۲) و ... انجام داده‌اند، که همگی آنها در نوع خود بی‌نظیر هستند.

مقصود از بیان این گونه مشاهدات و تجربیات میدانی، رسیدن به این نتیجه نیست که توسعه نیافتگی در ایران هیچ ارتباطی با مسائل و موانع فرهنگی ندارد، بلکه باید گفت، علاوه بر این امر، یک عامل فرهنگی ناشناخته‌ای نیز وجود دارد که باید مورد شناسایی قرار گیرد.

واقعیت این است که آنچه گریبان توسعه را در کشورهایی با تمدنی کهن و اقتصادی بادآورده، گرفته است، از یکسو شیوهٔ تحمیل شدهٔ بر ما و از سوی دیگر روشی است که ما خود برای زندگی در زیر سایهٔ دکل‌های نفت انتخاب کرده‌ایم. این گزینش اعم از اینکه اختیاری و یا اجباری و یا ترکیبی از این دو باشد، موجب دور کردن ما از فرهنگ و سنت‌های چند هزار ساله و همچنین هنجارهای درست «کار» و فرهنگ تولید و آینده‌نگری شده است، به نحوی که ما را به مصرف و روزمرگی و در زمان حال زیستن و پشت بر گذشته کردن و در نتیجه بی‌اعتنایی به آینده، عادت داده است. «اکنون ماییم و تشبّه به قومی بیگانه و به سنتی ناشناس و به فرهنگی که چون در آب و هوای زمین ما ریشه ندارد، شاخ و برگی هم نمی‌دهد» [آل احمد، ۱۳۴۱، ۴۳].

مصرف بی‌رویه و غیر منطقی ثروتی که از انباشت انرژی خورشید در طی میلیون‌ها سال در زیر خاک کشورهای نفت‌خیز عالم پدید آمده است، مصداق عینی «بادآورده را به باد دادن» است. روستاییان ایرانی ضرب‌المثل دیگری نیز دارند که گرچه مانند زندگی روستایی کمی خشن و حیانا بی‌ادبانه است، اما مانند همان زندگی با جوهرهٔ طبیعت عجین شده است. آنها می‌گویند: «نشیمن بادی، خاکی نمی‌شود». یعنی کسی یا نسلی که عادت به بیکاری، و افتخار به بی‌عاری را مویخت، دیگر فعال و تولیدکننده و خلاق و مینکر نخواهد شد.

درآمد بادآوردهٔ حاصل از فروش نفت، اگرچه نسبت به حجم و ارزش واقعی نفت، ناچیز است، اما در کشورهای نفت‌خیز و کشورهای منکی به صنایع استخراجی، نوعی احساس نیاز به تولیدات داخلی، ایجاد کرده است، به نحوی که این احساس، موجب جدا کردن آنها از مجموعه‌های پیچیدهٔ ارزشی و هنجاری فرهنگ تولیدی و دانش‌ها و فن‌آوری‌های چند هزار ساله‌شان شده است. چنین اقتصادی، سبب پیدایش اشرافیتی دروغین و بی‌کارکرد در میان رده‌های این ملت‌ها شده و مصرف‌گرایی بی‌حد و حصری را در میان آنها دامن زده است.

سیاست‌های مخرب اقتصادی و فرهنگی دیکته شده و یا القا شده از سوی کارشناسان بیگانه یا کارشناسان بومی، آنچنان به انحاء مختلف در ارزش‌ها و هنجاری‌های تولیدی آنها تخریب ایجاد کرده که فرهنگ بومی را به طور اعم و فرهنگ تولیدی آنها را به طور اخص فلج کرده و از

کار انداخته است. این تخریب همچنین به فراموشی و نابودی بخش عمده‌ای از دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی در زمینه صنایع و کشاورزی سنتی و هنرهای بومی انجامیده است. حال آنکه رمز موفقیت کشورهای سنتی متمدن شرقی همچون ژاپن، چین، هند و کره، در دستیابی به توسعه، عدم اتکا به درآمدهای بادآورده و برخورداری از تاریخ و فرهنگ پر بار باستانی و رها نکردن جوهره فرهنگ بومی و فرهنگ تولیدی و ارزش‌ها و دانش‌ها و فن‌آوری‌های آن بوده است. تقریباً تمام کسانی که به تحلیل توسعه ژاپن پرداخته‌اند، بیش از هر چیز بر حفظ سنت‌ها و ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی ژاپن (از کنجکاوی تا سخت‌کوشی در کار و پیوند خلاق با تکنولوژی غربی همچون پیوند خلاق با گذشته) انگشت گذاشته‌اند.

«ریشه‌های عمده نیروی ژاپن در مدرنیته ساختن کشور در نیمه آخر سده نوزدهم، به سامورایی‌ها می‌رسد؛ این طبقه مجموعه‌ای از نیروی انسانی با دل‌بستگی استوار به حس وظیفه‌شناسی و دلاوری جسمانی و روانی فراهم ساختند. سجایای اخلاقی که نسل اندر نسل منتقل شده و با اخلاق کنفوسیوس چینی درهم آمیخته بود» [مرتون، ۱۳۶۴، ۱۶۱].

در اواخر سده نوزدهم، ژاپنی‌ها به مرحله‌ی آمگیری آگاهانه فرهنگی پرداختند، که در تاریخ ژاپن بی‌سابقه نبود. «رهبران ژاپن در نظر داشتند که کشور را متجدد کنند نه غربی. یعنی بر آن شدند تا از هر رشته فنی و اداری، بهترین شیوه‌ها را که ژاپن را با ملت‌های بزرگ جهان برابر می‌ساخت، برگزینند. آنان در نظر نداشتند که آیین‌های کهن را قربانی کنند یا از اصالت «روح ژاپن کهن» (یاماتوداماشی) و روح ملیت یا اصول ساختنمانی جامعه تحت فرمان امپراتور چشم‌پوشند» [مرتون، ۱۳۶۴، ۱۹۵-۶].

چنین به نظر می‌رسد که یک اراده ملی از مردم و طبقات اجتماعی ژاپن گرفته تا دین و حکومت، توأمان بر آن شدند که در راه توسعه گام نهند و با علم غرب درآمیزند (پرویزیان، ۱۳۵۶، ۲۷۵). نفس این هماهنگی، خود در جلوگیری از انقطاع فرهنگی در ژاپن نقشی اساسی داشته است. توجه به شکل‌گیری اولین دانشگاه ژاپن (دانشگاه توکیو) آموزنده است. این دانشگاه از ترکیب «دانشگاه کنفوسیوسی ادو، با آموزشگاه پزشکی حکومت شوگوفی و مؤسسه پژوهش کتاب‌های خارجی برای آموزش زبان به وجود آمده است» [مرتون، ۱۳۶۴، ۱۹۷].

می‌توان گفت روح سخت‌کوشی و عصبیت در کار مردمان مشرق زمین و تمدن‌های باستانی آن - که در کشورهایی با اقتصاد بادآورده و استخراجی، تبدیل به اشرافیتی دروغین و یا حداقل

«آب باریکه» ای برای معاش بدون تلاش شد - در کشورهایمانند ژاپن، چین و هند و برخی کشورهای پیرامون آن، همچنان باقی ماند.

مرتون در پایان کتاب تاریخ و فرهنگ ژاپن می‌نویسد: «با آنکه نمی‌توان علل پیشرفت سریع ژاپن را در جهان کنونی با کلیات بیان کرد، اما چند عامل، آشکارا به چشم می‌خورد. نخست آنکه ژاپنی‌ها، از نیرو و کوشش و توان کاری بسیاری برخوردارند. آنان در برابر خستگی، بسیار بی‌اعتنا هستند و نیز نسبت به مردم غرب در برابر کار سخت، پایدارترند [مرتون، ۱۳۶۴، ۲۶۳]. اما سخنی که مرتون به آن اشاره نمی‌کند، این است که سخت‌کوشی و «انضباط شدید» و «کنجکاوای سیری‌ناپذیر»، در ژن‌های ژاپنی‌ها وجود ندارد، بلکه این ویژگی‌ها - که هر سه لازم و ملزوم یکدیگر در امر تولیداند - در ژنتیک فرهنگی ژاپن و میراث فرهنگی آنها نهفته است.

اگر به میزان نفوذ تأثیر اندیشه کنفوسیوس در فرهنگ و رفتار فردی و اجتماعی ژاپنی‌ها آگاه باشیم، این سخن او را که می‌گوید: «کسی که به روزگار ما از مادر زاده و بخواد به روزگاران پیشین، سیر قهقهرایی کند، دیوانه‌ای است که به سوی فاجعه می‌شتابد» [حکمی، ۱۳۶۹، ۸-۷]، در نظر ما بسیار عجیب جلوه خواهد کرد. زیرا یکی از بارزترین مشخصات جامعه کنونی ژاپن، وفاداری به سنت‌ها، در عین پیشرفت و صنعتی شدن است. بنابراین چگونه ممکن است جامعه‌ای سنتی که همواره در بند حفظ اصالت‌های خویش است، پیرو افکار چنان کسی باشد که بازگشت به روزگاران پیشین را سیر قهقهرایی دیوانه‌ها می‌خواند؟

پاسخ به این سؤال، کلید درک این نکته مهم است که چگونه می‌توان در عین سنتی بودن، گذشته‌گرا نبود و با حفظ سنت‌ها و اصالت‌ها، تحول یافت؟

در جمیع نظریه‌های ارائه شده برای توسعه - به جز مواردی چند - سنت مانعی برای تحول و توسعه معرفی شده است، به نحوی که جز با تغییر آن، توسعه حاصل نمی‌شود.

«... اگر سنت‌های ژاپنی در درازمدت، مانعی بر سر راه توسعه ایجاد نکردند، بلکه به قول خانم ناکانه، سرچشمه توفیق شگرف امروزی ژاپن شدند، به دلیل نونگری به سنت‌ها و همراه کردن «دانش» و «عادت» و یا به عبارت دیگر، نوسنت‌گرایی (Neo-Traditionalism) روشنفکران دوران اول و دوره‌های بعدی توسعه ژاپنی است» [مرتون، ۱۳۶۴، مقدمه، ۱۱]. به قول کنفوسیوس: «از یادرفته چون به یادآید و فهم شود، دیگر آن نیست که بود» [مرتون، ۱۳۶۴، ۱۰]. ژاپنی‌ها علاوه بر استقبال از سنت‌ها و دانش‌ها و فن‌آوری‌های بومی خود، در پی یافتن هر

تجربه سنتی کارآمدی، از هر جای دیگر جهان هستند. به این ترتیب، آنها در کنار گرایش به علم و فلسفه جدید غربی، دانش‌های بومی جوامع سنتی را نیز مجدانه پیگیری می‌کنند. برای مثال در طی ده سال گذشته، ژاپنی‌ها بر روی فن‌آوری‌های سنتی ایرانی، نظیر کارگاه‌های شیشه‌گری سنتی (جهت دستیابی به برخی مهارت‌های ناشناخته برای صنایع شیشه و بلورسازی خود) قنوت، کبوترخانه‌ها، نظام‌آبش‌بندی سنتی و شیوه‌های کشت برنج، کار کرده‌اند.

همچنین یکی از استادان اقتصاد کشاورزی ژاپنی به نام شکواوکازاکی که چندین سال درباره قنوت ایران مطالعه کرده، کتاب قطوری درباره قنوت ایران به چاپ رسانده است و امروزه ژاپنی‌ها در کنار تمام تخصص‌های دیگر، تخصص قنات‌شناسی هم دارند.^(۱۳)

به این ترتیب، ژاپنی‌ها سر بلند امروز، با تعمق در گذشته‌های دور، به فکر برنامه‌ریزی برای آینده است. ژاپن در سال‌های ۲۰ (یعنی زمانی که تفکر تحصلی «پوزیتیویسم» حاکم بر جهان بود)، از یک‌سو شاگردان خود را جهت آشنایی با آخرین تحولات فکری اروپا و مکتب پدیدارشناسی به نزد هوسرل و هایدگر می‌فرستد [شایگان، ۱۳۵۶، ۵۱]، و از سوی دیگر استادان خویش را به پیش مقنیان و کشاورزان برنج کار شمال و استادگران شیشه‌گر شهری و کشتکاران ترکمن صحراگسیل می‌دارد. گذشته از این کشور سنتی صنعتی شده توسعه یافته در نظام سرمایه‌داری، چین نیز نمونه بارزی از یک کشور باستانی و سنتی صنعتی شده در نظام سوسیالیستی است. از آنجا که تعداد کسانی که صنعتی شدن ژاپن را در سایه دموکراسی نوع سرمایه‌داری و ایدئولوژی و سرمایه‌های مادی و معنوی غرب می‌دانند، کم نیست،^(۱۴) مثال چین نمونه خوبی از صنعتی شدن در یک نظام سوسیالیستی است.

چین نیز مانند ژاپن و حتی بیش از آن به سنت‌های تولیدی ماقبل صنعتی خود وفادار مانده و پله به پله به شیوه خود، این سنت‌ها را که شامل دانش و فن‌آوری‌های بومی چین در زمینه کشاورزی، صنعت، مدیریت و مشارکت سنتی است، ارتقا داده است.

نکات ظاهراً غیرعادی و شیوه‌های عجیب و غریب توسعه در چین با توجه به شروع بسیار مشکلی که داشته و نیز فقر عظیم و جمعیت فوق‌العاده آن، سبب شده است که حتی نویسنده محتاطی همچون شایگان که نسبت به آینده بشر بسیار بدبین است، بنویسد: «شاید چینی‌ها بسیاری از مسائلی را که دنیای پیشرفته امروز با آن مواجه است، حل کنند و شیوه‌های ابتکاری و نو بیابند و خود را از بسیاری از آلودگی‌های ذهنی و مادی در امان دارند و به نوعی ریاضت و

پارسایی اجتماعی بگروند ... و آدمی را از بند جامعه مصرف آزاد کنند و در نتیجه، اخلاق عمومی را با پرهیزکاری بیامیزند و با انقلاب‌های پی‌درپی فرهنگی، خطر بوروکراسی را که همواره در کمین چنین مرام‌های توتالیزه است، مهار کنند» [شایگان، ۱۳۵۶، ۳-۶۲].

امیدواری شایگان نه به علت مرام سیاسی امروز چین، بلکه برخاسته از آشنایی وی با فرهنگ سنتی مردم این سرزمین است، زیرا وی «سوسیالیسم را یکی از آخرین وجوه نیهیلیسم می‌داند» [شایگان، ۱۳۵۶، ۶۳].

چینی‌ها، در عین دور شدن از متافیزیک به نوعی «جهاد با نفس» دست می‌زنند [اسلامی ندوشن، ۱۳۶۲، ۷-۶۲]، و در همین ستیزه دشمنانه با کنفوسیوس، نوعی نوکنفوسیوس را در وجود خود می‌پروراندند [اسلامی ندوشن، ۱۳۶۲، ۳۸۵].

در واقع آنها برای آب کردن چربی‌های روح و پیکار با آنچه موجب غرور و برتری‌جویی و خودبینی می‌شود و همچنین مبارزه با آنچه که بیکارگی می‌آفریند، اقدامات بسیاری انجام داده‌اند^(۱۵) [اسلامی ندوشن، ۱۳۶۲، ۷-۶۵].

چینی‌ها، طب سوزنی خود را از حدود سه هزار سال پیش تا به امروز رسانده‌اند و هنوز هم در پی کشف تئوری‌های آن هستند. آنها از سال ۱۹۵۵ به این سو به طور متوسط سالی ۷۵۰۰۰ عمل جراحی از طریق طب سوزنی انجام داده‌اند که ۹۰٪ آنها موفق بوده است؛ عمل جراحی که بیشتر به تشریح بدن آدم زنده و هشیار می‌ماند تا جراحی با عمل بیهوشی [اسلامی ندوشن، ۱۳۶۲، ۹-۷۲]. در چین، پزشکان، هم طب غربی و هم چینی را تحصیل می‌کنند [تریل، ۱۳۵۷، ۸۱]. ملتی که به قول راس تریل «چنان سرگرم تحصیل است که گویی خود را برای امتحان کیهانی آماده می‌کند ... کودکان در شانگ‌های پیش‌بندهایی بسته‌اند که بر روی آنها نوشته شده است: علم را دوست بدارید، پاکیزگی را دوست بدارید، کار را دوست بدارید» [تریل، ۱۳۵۷، ۳۱].

آنها با شعار «دو تا بهتر از یکی»، در حین ساختن کارخانه‌های فولادسازی نوین، از تجربیات سنتی در ساختن کوره‌های کوچک ذوب فلز استفاده کردند و موفق شدند تا سال ۱۹۶۰، ۶۰۰۰۰۰ دستگاه کوره ذوب فلز کوچک بسازند که اکثر آنها آجری بود و توسط دانشجویان ساخته شده بود. در این مکان‌ها، ۶۷۰۰۰ کارگر متخصص تربیت شدند و تا سال ۱۹۵۹، پنج میلیون تن فولاد با همین کوره‌ها فراهم شد و میلیون‌ها دهقان چینی با اصول تولید فولاد آشنا شدند [سنو، ۱۳۵۱، ۲-۱۶۱].

آنها موفق شدند، روزانه ۴/۵ میلیارد ساعت کار تولیدی را در میان ۱۲۰ میلیون خانوار روستایی تقسیم کنند. به قول ادگاراسنو، چین به آشیانه موریانه شبیه شده بود که میلیون‌ها و میلیون‌ها انسان با کار روزانه و شبانه ۱۲ و ۱۴ ساعته، جنب و جوش غیر قابل تصویری از خود نشان می‌دادند [اسنو، ۱۳۵۱، ۲۴۳]. «استفاده از روش‌های سنتی و قدیمی در برنامه جهش بزرگ به جلو، باعث شد که این روش‌ها با تکنولوژی مدرن و جدید درهم آمیخته شود. این موضوع در شعار «راه رفتن روی دو پا» ... نهفته است (منظور از دو پا، روش‌های قدیم و جدید است). غالباً در کشورهای در حال توسعه، «پیشرفت» به معنی «تکنولوژی به سبک غربی» است که باید به هر طریق شده، فراگرفته شود و در این تلاش‌هاست که معمولاً شیوه‌های قدیمی و سنتی، پست و حقیر شمرده و کنار گذاشته می‌شوند» [خرّم، ۱۳۶۵، ۱۹۷].

بد نیست در اینجا به هند هم اشاره کنیم؛ سرزمینی که مردمان آن با وجود استعمار سیصد ساله انگلستان توانستند با تکیه بر سنت‌های دیرپای خود، گام‌های استواری را در راه توسعه پایدار بردارند. چه بسا در مواردی به قول نویسنده مشهور مصری، «امت طلایه‌دار» نیز در جهان بوده‌اند [مالک بن نبی، ۱۳۵۹، ۱۳۳].

از کشور هند می‌توان درس‌های زیادی در جهت صلح‌طلبی، بی‌آزاری، مقاومت بدون خشونت در برابر هر نوع استعمار و امپریالیسم (که ریشه در فرهنگ هندی آنها دارد)، آموخت. لرد موداک، ۱۳۵۴، ۱۳۷].

یکی از درس‌های مفیدی که باید از هندیان فراگرفت، درس چرخ‌های ریستدگی در برابر کارخانه‌های نساچی منچستر است. «... در آن زمان که هندوستان سیر قهقراپی را طی می‌کرد، مردم کار کردن با دست را دون شأن خود می‌دانستند. به همین سبب یکی از وظایف بزرگ رنسانس هندوستان این بود که به کار ارزش واقعی و شایسته‌ای بخشید... مردم مغرب هندوستان به پارچه‌هایی که در خانه بافته می‌شود، سوارشی می‌گویند. این نکته بیانگر «روح هندوستان» یا افتخار کردن به مال خود، اعم از پارچه و فرهنگ و سلک و مذهب است. حال آنکه زمانی فرهنگ اروپایی، از آنچنان احترامی در این کشور برخوردار بود که اینان حتی از فرهنگ خود نفرت داشتند و آن را کهنه و از کار افتاده می‌دانستند. ولی «سوارشی» افتخار و غرور در فرهنگ را زنده کرد. البته این غرور هرگز به معنی کنار گذاشتن و نادیده گرفتن چیزهای خوب کشورهای دیگر جهان نبود. به نحوی که تاگور پیوسته مردم را به انترناسیونالیسم دعوت می‌کرد.

گاندی هیچگاه دنیا را فراموش نکرد، نه‌رو که همکار اصلی گاندی بود، در کتاب خود به نام *نگاهی به تاریخ جهان*، توجهش صرفاً معطوف به تاریخ هندوستان نبود...» (ز. موداک، ۱۳۵۴، ۱۲۹-۳۰).

حرکتی که با چرخ‌های ریسندگی شروع شد، هند را در زمینه نساجی به عقب سوق نداد. اکنون هندوستان از لحاظ میزان تولید پارچه پنبه‌ای (۴/۵۰۰ میلیون متر در سال) در جهان سرمایه‌داری بعد از ایالات متحده قرار می‌گیرد [چنکو، ۱۳۵۲، ۱۵۴]. هند از زمان استقلال به این سو حجم تولیدات خود را سه برابر افزایش داده است و همینک از نظر حجم کل تولید ناخالص ملی، در ردیف ده کشور عمده جهان سرمایه‌داری قرار دارد [چنکو، ۱۳۵۲، ۱۵۲].

این نوشته را با جملاتی از س. ک. دیوپ - رییس کمیته آموزش عالی دانشگاه پوپال در ایالت مادیاپرادش هندوستان و پروفیسور مردم شناسی - به پایان می‌برم گرچه حکایت همچنان باقیست: «بسیاری از اندیشه‌های نخستین توسعه، برای فرهنگ (چه به عنوان هدف و چه به عنوان وسیله)، نقش محوری قائل نبودند و برای ایجاد دگرگونی در جوامع، مانند نسخه کتاب آشپزی رفتار کردند. بویژه با برنامه کمک‌های بین‌المللی هماهنگ شدند و به فرهنگ و سنت به عنوان موانع تغییر نگریستند. هر چند نقش برخی از عناصر فرهنگی را به مثابه محرک دگرگونی قبول کردند، با این حال مضمون اصلی مباحث، بر ضد سنت سنگینی می‌کرد. این منازعه با سنت، واقعیت تلخی بود، نه به خاطر ارزش ذاتی سنت، بلکه به دلیل نیروی نهفته آن که در فرایند توسعه کارساز است ...»

دائل لرنر از تغییر نهادها به نفع انتقال تکنولوژی سخن می‌گفت. بحث عمده گونامیردال در *درام آسیایی* این بود که جوامع سنتی نمی‌توانند مدرن و متحول شوند، مگر اینکه نهادها، باورها و ارزش‌های سنتی خود را متناسب با نیازهای توسعه تغییر دهند. بنابراین کنارزدن نهادها، ارزش‌های سنتی، پیش شرط توسعه محسوب می‌شد ... و این نکته که جوامع به اصطلاح سنتی می‌توانند بدون آنکه مجبور شوند نهادها، باورها و ارزش‌های خود را رها کنند، خود را متحول کنند، بسیار دیر مورد توجه قرار گرفت. در حقیقت این صدای ضعیفی بود که در هیاهوی برنامه‌های بلندپروازانه توسعه در جهان سوم گم شد.

نقص اساسی در بیشتر این الگوها ... از فرض‌های اشتباه درباره سنت و جوامع سنتی ناشی می‌شد. این فرض‌ها عبارت بودند از: قائل شدن به حالتی ایستا و انکار امکان پویایی درونی،

سازگاری و تغییرپذیری برای این جوامع ... فرض اشتباه دیگر همسان دانستن فرهنگ و «ساخت اجتماعی» بود ... بسیاری از فرهنگ‌ها دامنه گسترده‌ای از هنجارها با «تفاوت‌های معنی‌دار» در کارکردهایشان دارند... [دیوب، ۱۳۷۰، ۳۳].

«چهار دهه تلاش وسیع برای توسعه، اهمیت خطیر فرهنگ را آشکار ساخته است. در این مدت تأکیدها به ترتیب از آزادی سیاسی به رشد اقتصادی و بعد به مساوات اجتماعی و سپس به استقلال فرهنگی تغییر یافته‌اند» [دیوب، ۱۳۷۰، ۳۴].

«برخورد شجاعانه کسانی که در مباحث توسعه، سهم سنت را هم لحاظ می‌کنند، سبب حیرت دیگران می‌شود. آیا این یک مصیبت است؟» [دیوب، ۱۳۷۰، ۳۳]

پی‌نوشت‌ها

۱- درباره تأثیر دانش اسلامی در قرون وسطا، برای نمونه رک:

- برنال، جان، علم در تاریخ، ترجمه ح. اسدپور پیرانفر، کامران فانی، ج ۱، تهران، ۱۳۵۴، امیرکبیر، ۲۲۸۳۳.

۲- درباره تأثیر موانع خارجی توسعه در صنعتی شدن کشورهای جهان سوم، نگ:

- کاردوز، ف/ه / انزوفالو / سانتوس، تی . دوس / سینجر ، پل / و دیگران، توسعه و توسعه‌نیافتگی، ترجمه الف.

نمبرخش، فرح حسامیان، حسن قاضی و دیگران، تهران، ۱۳۵۸، نشر ایران.

- روکس بروف، رایان، نظریه‌های توسعه نیافتگی، ترجمه علی هاشمی گیلانی، تهران، ۱۳۶۹، نشر سفیر.

- سمیرامیس، توسعه جایگزین برای جهان سوم، ترجمه سعید گاززانی، فرهنگ و توسعه، س ۱، ش ۴، بهمن و اسفند

۱۳۷۱، ۳۳-۴۲.

۳- «آلبرت هیرشمن» با استفاده از نظریه «ناهمسازی ادراکی» (Cognitive dissonance)

- که در روانشناسی اجتماعی مطرح است - کوشیده است عدم تقدم ارزش‌ها نسبت به رفتار را توضیح دهد. این نظریه که از ابداعات «فستینگر» است، نشان می‌دهد، زمانی که انسان در موقعیتی قرار می‌گیرد که میان باور و گرایش او و واقعیات موجود، ناسازگاری وجود دارد، در عمل به واقعیت تن درمی‌دهد ... به نظر «هیرشمن»، وقتی افراد در وضعیتی قرار گیرند که به عمل در مسیری معین مجبور باشند، (مثلاً عمل در جهت توسعه)، ناچار ارزش‌ها و باورهای خود را فرو می‌گذارند و رفتار جدیدی از خود بروزمی‌دهند [قاضیان، حسین. نظریه‌های توسعه و عوامل فرهنگی، فرهنگ توسعه، س ۱، ش ۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۱، ۲۱].

۴- «ویلفرد دوپارتو»، کشش‌هایی را منطقی می‌داند که «وسایلی متناسب با اهداف را به کار برند و وسایل کار آنها با هدف‌های مورد نظرشان، پیوند منطقی داشته باشد» [کوزر، لوبیس، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، ۱۳۶۸، انتشارات سخن، علمی، ۵۱۳].

۵- علاوه بر نامه کمره، (جلد دوم، فصل چهارم)، می‌توان به منابع زیر نیز مراجعه کرد:

- فرهادی، مرتضی، «مشک‌سازی و مشک‌زنی در روستاهای کمره»، فرهنگ ایران زمین، س ۲۸، ۱۳۶۸، ۱۰۳-۸۳.
- فرهادی، مرتضی، «مشک‌سازی و مشک‌زنی در روستاها و ایلات و عشایر سیرجان و چند شهر بیرامون آن»، فصلنامه کرمان، ش ۱۹ (زمستان ۱۳۷۴)، مرکز کرمان‌شناسی.
- ۶- برای مثال، نگ:
- عقاید «بنفیلد» در مورد دهقانان جنوب ایتالیا، «جرج فاستر» درباره دهقانان Zint Zunt Zan مکزیک و با عقاید «مارکس» درباره کشاورزان جزء فرانسه.
- ۷- تحلیل مارکس در مورد بناپارتیسم، براساس حمله به فردگرایی دهقانان جزء بود که از رهبران خودکامه‌ای مانند ناپلئون حمایت می‌کردند (روکس بروف، رایان، نظریه‌های توسعه ناپلئونی، ۱۳۶۹، ۱۴۸).
- ۸- اغلب کشاورزان ایرانی، در شروع بذرافشانی، منت‌های اول تا سوم را برای پرندگان، چرندگان و ... و مشت بعدی را برای خود و افراد خانواده‌شان می‌باشند. همچنین در یکی از روستاهای الیگودرز، در گذشته مشت نیز برای دزدان فقیر روستای همسایه می‌باشیدند.
- ۹- نگ:
- کوروس، غلامرضا / امام شوشتری، محمدعلی / انتظاری، علی‌اکبر، آب و فن آبیاری در ایران باستان، تهران، وزارت آب و برق.
- صفی‌نژاد، جواد، نظام‌های آبیاری سنتی در ایران، تهران، ۱۳۵۹، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- ۱۰- گوراب، بندسار، آرننگ و گورو، روش‌های بسیار مؤثر و فوق‌العاده‌ای برای تزریق سیلاب‌ها و باران‌های زمستانی و بهاری به طبقات آبدۀ بالای قنات بوده‌اند.
- ۱۱- در مورد محاسبات مربوط به طول کوره و میله پانزده هزار از پنجاه هزار قنات ایران، نگ:
- صفی‌نژاد، جواد، «قنات در ایران»، مجله دانشکده، س ۲، ش ۸، ۱۳۵۶، ۱۰-۱۰۷.
- ۱۲- کشت آدوری، کشت بر روی ریشه‌های خارهای مخصوص در مناطق بسیار کم آب است. در این باره، نگ:
- فرهادی، مرتضی، «کشت آدوری (خار دابسته)»، فصلنامه کرمان، ش ۱، تابستان ۱۳۷۰، مرکز کرمان‌شناسی، ۳۰-۳۶.
- این مقاله در ماهنامه جهاد نیز (ش ۱۳۴، آبان ۱۳۶۹، ۲۹-۲۲)، به چاپ رسیده است.
- ۱۳- نگ: فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، س ۶، ش ۴، (شماره مسلسل ۲۳)، زمستان ۱۳۷۰، روی جلد این فصلنامه، تصویر یک قنات و دو استاد قنات‌شناس ژاپنی است. اما متأسفانه، عکس‌ها توضیح بیشتری ندارند و نمی‌توان فهمید آیا این مظهر قنات، کار جدید ژاپنی‌هاست و یا یک قنات تاریخی در ژاپن است.
- ۱۴- در این مورد می‌توانید نگ:
- ماتسوشیتا، کونوسوکی، نه برای لقمه‌ای نان، ترجمه محمدعلی طوسی، تهران، ۱۳۶۷، شباویز، ۲۱۷.
- ۱۵- علاوه بر اثر یاد شده، می‌توانید نگ:
- تریل، راس، هشتصد میلیون مردم چین، ترجمه حسن کامشاد، تهران، ۱۳۵۷، خوارزمی، ۱۵۸.

منابع و مآخذ

- آ. رجب، ابراهیم، «اسلام و توسعه»، ترجمه علی اعظم محمدبیگی، فرهنگ و توسعه، س ۱، ش ۱، شهریور ۱۳۷۱.
- آل احمد، جلال، غرب زدگی، تهران.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی، کارنامه سفر به چین، تهران، ۱۳۶۲، امیرکبیر.
- اسنو، ادگار، چین سرخ سوی دیگر رودخانه، تهران، ۱۳۵۱، امیرکبیر.
- پرویزیان، پرویز، نوسازی سیاسی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم، تهران، ۱۳۵۶، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشکده تهران.
- تریل، راس، هشتصد میلیون مردم چین، ترجمه حسن کامشاد، تهران، ۱۳۵۷، خوارزمی.
- چنکو، ک، اسپید، جغرافیای اقتصادی کشورهای رو به رشد، ترجمه جلال علوی‌نیا، امیرحسین رضوانی، تهران، ۱۳۵۲، حقیقت.
- خرم، «بررسی مشارکت و بسیج مردم در خودکفایی کشاورزی و سازندگی روستاها در چین»، مجموعه مقالات کنفرانس مشارکت و بسیج مردم، ۱۷-۱۵ مهرماه ۱۳۶۵، شیراز، دفتر مرکزی جهاد سازندگی.
- دیوب، س. ک، «ابعاد فرهنگی توسعه»، ترجمه بهروز گرانیا، نامه فرهنگ، س ۲، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۰.
- سروش، عبدالکریم، «توسعه و فرهنگ»، نامه فرهنگ، س ۲، ش ۱، پاییز و زمستان ۱۳۷۰.
- شایگان، داریوش، آسیا در برابر غرب، تهران، ۱۳۵۶، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.
- صفی‌نژاد، جواد، مبانی جغرافیای انسانی با اشاراتی به جغرافیای انسانی ایران، تهران، ۱۳۶۳، دانشگاه تهران.
- فرهادی، مرتضی، نامه کمره، تهران، ۱۳۶۹، امیرکبیر.
- فرهادی، مرتضی، «آیا کشاورزان ایرانی تکرو هستند؟» فصلنامه تعاون روستایی و کشاورزی، س ۱، ش ۳ و ۴، بهار ۱۳۶۸.
- فرهادی، مرتضی، «بنه‌شناسی پیشینه پژوهش و نقد آرا در چگونگی بیدایش بنه»، فصلنامه علوم اجتماعی، دوره اول، ش ۴ و ۳، زمستان ۷۲ و ۱۳۷۱، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی.
- فرهادی، مرتضی، فرهنگ یاریگری در ایران، تهران، ۱۳۷۳، نشر دانشگاهی.
- فرهادی، مرتضی، «واره نوعی تعاونی سنتی کهن و زنانه»، فصلنامه رشد علوم اجتماعی، ش ۷ و ۶، زمستان ۱۳۶۹ و بهار ۱۳۷۰، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش.
- فرهادی، مرتضی، «کارگزاران و سازمان‌های سنتی آبیاری در ایران»، ماهنامه جهاد، ش ۱۰۷ و ۱۰۸، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۷.
- فرهادی، مرتضی، «جوی روبی و جشن بیل‌گردانی در نیمور محلات»، نامه فرهنگ ایران، دفتر یکم، ۱۳۶۴، بنیاد نیشابور.
- کانونی، مارتین، آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران، ۱۳۶۷، امیرکبیر.
- مالک‌بن نبی، مشکل فرهنگ، ترجمه جواد صالحی، تهران، ۱۳۵۹، انتشارات قلم.
- ر. موزاک، مانوراما، سرزمین مردم هند، ترجمه فریدون گرگانی، تهران، ۱۳۵۴، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مروتون، اسکات، تاریخ و فرهنگ ژاپن، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۶۴.